

شروع شده و سپس با انتساب جان (یا روح) به جانوران سپس به اشیاء، آنگاه با کیش درگذشتگان و نیاکان، ادامه یافته، سپس به بت‌واره (یاشی واره) شیء پرستی و بت پرستی کشیده و سرانجام از خلال چند خداپرستی به تک خداپرستی *monoteisme* انجامیده است.

در بسیاری از جوامع این اعتقاد وجود دارد که یک فرد ممکن است جان‌ها یا ارواح متعددی در وجود خود داشته باشد، جان‌هایی که هر کدام دارای کارکرد متفاوتی باشند. فانگ‌های گابون به هفت نوع جان اعتقاد دارند که دارای قالب‌های متفاوتی هستند: کارکردها (قلب و مغز). تصاویر (سایه‌ها، اشباح)، نمادها (نام‌ها، نشانه‌های شخصی)، و اصل فعالیت.»^۱

در واقع ریویز معتقد است که عموماً قدرت جان یافتن از قدرت بازنمایی اهمیت بیشتری دارد و مفهوم بقای پس از مرگ در میان بعضی از عناصر روحی افراد تقریباً عمومیت پیدا کرده است. در

رابطه با ارواح خارج از وجود انسان نیز هر جامعه متکی بر اسطوره‌های خود به ارواح متعددی معتقد است. لوی برول نیز مطالعات فراوانی درباره‌ی حالات روحی اقوام ابتدایی انجام داد. می‌دانیم در جوامع توتمی، آنچه مربوط به حیوان، یا گیاه مقدس باشد خاصیت و اثر جادویی دارد. چنانچه در میان بومیان سرخ پوست شمال قاره آمریکا آیین نیایش نباتات و حیوانات و اشیاء دیده می‌شود. سرخ پوستان، حیوان، گیاه یا هر شیئی را تکریم و آن را رمز عشیره خود می‌دانستند و آن را *otam* یا چیزی شبیه به آن می‌خواندند که معنای نشانی و خویشاوند داشت و بعد در لفظ غیر بومیان به شکل Totem رواج یافت. در واقع در این تکریم، حیوان یا نبات یا شیء حامی خانواده و نیا به شمار می‌رفت.

به گفته‌ی ریویز این مفهوم از زبان قبیله‌ی الگونکن از قوم اوچیوواها (Ojibwa) ریشه گرفته است. این مفهوم میان آنان اوتوتمان (Ototeman) نام دارد و به انواع گیاهی یا جانوری اطلاق می‌شود که برای نامیدن یک کلان از اسامی آنها استفاده می‌کرده‌اند. به نظر دورکیم توتم نوعی اصل تعلق است که گویای یک هم‌گوی عرفانی میان افرادی است که از نام توتم یکسانی برخوردارند. این افراد به این ترتیب کیش یکسانی داشته و خود را با هم خویشاوند می‌دانند. توتم‌ها را می‌توان به صورت نشانه‌هایی که بر روی تیرک (خانه‌ها)، سلاح‌ها و کالبد افراد حک می‌شوند دید. نشانه‌هایی که می‌توانند حیوان یا یک شیء باشند که سرنام آن کلان بوده و با نیای اسطوره‌ای آن گروه مرتبط است. توتم را همچنین سرچشمه برخی از ممنوعیت‌ها همچون ممنوعیت غذایی و جنسی هم دانسته‌اند.

آ. الکین A. Elkin در عین حال که معنای توتم را می‌پذیرد، چهار نوع متمایز آن را در استرالیا معرفی می‌کند. لوی استراوس نیز نشان می‌دهد توتمیسم در منشأ ادیان ابتدایی قرار ندارد و باید آن را صرفاً نوعی نظام طبقه بندی و انطباق تصویری میان طبیعت و فرهنگ به شمار آورد.^۲ به هر حال آنچه از اقوام ابتدایی به دست آمده است نشان می‌دهد که «توتم» معمولاً نام خانواده به شمار می‌آمده است. در داستان شاهنامه می‌خوانیم که سیمرغ تعلیم دهنده‌ی زال^۳ پدر رستم بوده است. در اوستا سیمرغ را Meregho Saena و در پهلوی Sinmuro نامیده و در فارسی به آن «سیرنگ» هم گفته‌اند و در ادبیات فارسی نیز گاه به نام «عناق» آمده است. ذکر این نکته ضروری است که Saena اشاره شده در اوستا: علاوه بر نام پرند نام یکی از پیروان زرتشت و نام یک خاندان نیز بوده است و شاید به همین دلیل سیمرغ را به معنای «حکیم و دانایی» نیز آورده‌اند. مورخان سیمرغ را نوعی شاهین یا عقاب معرفی کرده‌اند که نام خانوادگی قومی بوده است که در کوه‌های البرز سکونت داشته‌اند. بر اساس شاهنامه، در روزگار شاهی منوچهر، سام نریمان در انتظار فرزند، صاحب پسری می‌شود:

ز مادر جدا شد در آن چند روز

نگاری چو خورشید گیتی فروز

به چهره نکو برد برسان شید

ولیکن همه موی بودش سپید

اما زمانی که زال متولد می‌شود، خبر سپیدی موهای او توسط یکی

از دایگان به سام رسانده می‌شود:



توتم؛ ایمان به... حافظ و نگهبان

زهرا حیدری

مقدمه:

توتم را ایمان و اعتقاد به بعضی درختان یا حیوانات یا اشیاء دانسته‌اند که در قدیم در بین برخی اقوام و طوایف رایج بوده و به این ترتیب حیوان یا درختی خاص مورد احترام قرار می‌گرفته به نحوی که آن را حافظ قوم و قبیله می‌پنداشتند.

با رشد و توسعه آگاهی و شناخت انسانی، محققین و مورخین تاریخ ادیان به بررسی چگونگی پیدایش ادیان پرداختند. عده‌ای چون دبروس منشأ بسیاری از این باورها را در آداب و رسوم اقوام بدوی دانستند به ویژه آنچه در ارتباط با ادیان غیر الهی بود و می‌توانست از مطالعه‌ی باورهای اقوام بدوی حاصل شود. دبروس همان‌گونه که در کتاب نیایش خدایان به آن اشاره می‌کند، احترام به احجار مقدس را وجهی یکسان در میان مصریان، یونانیان قدیم و سیاهان آفریقایی غربی برمی‌شمارد. وی از مشاهدات دریانوردان پرتغالی و از نیایش اشیاء توسط مردم آفریقای غربی سخن می‌گوید. اشیایی که در نظر آنان جایگاه حلول ارواح بوده و به این اشیاء فتیشیو می‌گفتند که به معنی شیء ساخته شده یا جادویی بود.

شاید بتوان گفت منشأ ادیان بدوی ناشی از همین شیوه‌ی پرستش بوده باشد. اما واژه‌ی animisme به معنای جان‌گرایی که بعدها توانست اقبال و توجه بیشتری را برای اطلاق شدن بر ادیان ابتدایی به دست آورد نسبت به فتیش پرستی اصطلاح مناسب‌تری تشخیص داده شد. چنانچه تیلار نژادشناس انگلیسی به طرح این نظریه در نیمه دوم قرن نوزدهم پرداخت و پس از او هربرت اسپنسر و فرایزر نیز در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست در این موضوع بررسی‌های فراوانی به عمل آوردند. به نظر می‌رسد در ادیان ابتدایی مفهوم جان‌گرایی از این جهت با اقبال بیشتری روبه‌رو شد چون در این ادیان باور به جان‌های ناب یا حلول یافته امری اساسی بوده است. همان‌گونه که کلودریویر می‌نویسد: «تایلر نخستین مردم‌شناسی است که نظریه‌ای درباره‌ی مذهبی که جانگرا نام دارد، عرضه می‌کند. او برآن است که نظام‌های دینی در تطور خود از اعتقاد به موجودات معنوی ریشه می‌گیرند. با وجود این تفسیری که تایلر از توالی تاریخی دین ارائه داده، رد شده است. در این توالی دین به عنوان فرایندی در نظر گرفته می‌شود که با اعتقاد به همزاد



سر شیر. تخت جمشید، نماد قدرت

آنچه در این داستان اهمیت دارد رفتن سام به کوه و روبه‌رو شدن با سیمرغ است. سیمرغ که از آمدن زال آگاه است پر خود را به زال می‌دهد و نکته اساسی همین سپردن پر از طرف سیمرغ به زال است.

در اینجا توت‌نشان خانوادگی به شمار می‌رود و فرد با در اختیار داشتن متعلقات توت‌نشان خانوادگی قادر بوده است حمایت خانواده را کسب کند و برای پیروزی بر دشمنان از آن استفاده کند.

در داستان رستم و رزم او با اسفندیار، که در آن رستم به سختی زخمی و به سیمرغ پناه می‌برد. این باور وجود دارد که سیمرغ او را به نزدیکی درختی تنومند و شگفت در کرانه‌ی دریای چین می‌رساند.^۵ و به وی می‌آموزد که از شاخه‌های این درخت، چگونه تیری برای پرتاب کردن به چشم اسفندیار^۶ بسازد. سیمرغ در طول یک شب هم رستم را شفا می‌بخشد و هم راز چگونگی پیروزی اش بر اسفندیار را به او می‌آموزد.

جلال ستاری در این باره می‌نویسد: سیمرغ در جنگ رستم و اسفندیار، کمک‌های گرانبهایی به رستم می‌کند و زخم‌های پهلوان و اسبش رخس را در یک شب شفا می‌دهد و رستم را به سوی تیر چوب‌گز، سلاحی که موجب مرگ اسفندیار می‌شود رهنمون می‌کند.^۷

جی. سی. کویاجی به همانندی مشابهی در اساطیر چین اشاره می‌کند و اینکه در بسیاری از این اساطیر اعتقاد به وجود درخت‌هایی جادویی در کرانه‌های دریای چین دیده می‌شود. وی از یک پهلوان ژاپنی «سنتارو» Sentaro یاد می‌کند که با خطر مرگ روبه‌رو می‌شود و با یاری از یکی از جاودانان، درنایی برای او فرستاده می‌شود که پهلوان را یک شبه از پهنه‌ی اقیانوس گذرانده و به درخت زندگی بخش می‌رساند و بازمی‌گرداند.

کویاجی با اشاره به آیین ویژه درخت کاسیا که در چین معمول است بر این باور است که واژه‌ی گز در شاهنامه یادآور کاسیا در زبان چینی است. کویاجی می‌نویسد:

پیوند سیمرغ با درخت گز که در شاهنامه از آن سخن به میان می‌آید در اساطیر چین همانند کاملی دارد. چینیان نیز درنا را با درخت‌های درمان‌گر و زندگی‌بخش پیوسته می‌دانند. یکی از همین درناهاست که پهلوان سنتارو را به نزد درخت درمان بخش می‌برد و بازمی‌گرداند. چینیان همچنین معتقد بودند که درناها روان درختان زندگی بخش و درمان‌گرند و در شاخسار این درخت‌ها آشیان دارند. در افسانه‌های چین آمده است که برخی از این درختان تا سه هزار متر بلندی دارند. این اعتقاد بی‌درنگ ما را متوجه توصیف فردوسی از درخت گز می‌کند:

گزی دید بر خاک، سر بر هوا

نشست از برش مرغ فرمانروا

درباره‌ی شکل شاخه درخت گز که سیمرغ تیرساختن از آن را به رستم می‌آموزد، دوگروت De Groot می‌گوید شکل‌های شگفتی که برخی از گیاهان پیدا می‌کنند باعث رواج عقیده‌ی «جان‌گرایی گیاهی»^۸ در چین شده بود. سیمرغ نیز به رستم یاد می‌دهد که درازترین و راست‌ترین شاخه‌ی درخت گز را برگزیند و تیر خود را از آن بسازد.^۹

فردوسی درباره آیین ویژه درخت گز نیز سخن^{۱۰} گفته و اشاره می‌کند که مردم این درخت را می‌پرستیده‌اند یا به آیین پرستش آن معتقد بوده‌اند:

ابر چشم او راست کن هر دو دست

چنان چون بود مردم گز پرست

از طرفی که می‌دانیم نقش شیر به عنوان نمادی برجسته در هنرهای تزئینی ایران پیش از اسلام و دوره اسلامی نقش ویژه‌ای داشته است. نقش شیر در طی دوره‌های مختلف در بردارنده‌ی مفاهیم خاصی بوده و شاید قدیمی‌ترین نماد آن در علم نجوم کاربرد داشته است چنان‌چه برج پنجم در منطقه البروج به نام برج اسد است.

در حماسه‌های ایران شیر نشانه شجاعت است. شیر توت‌نشان مغرب زمینی یان و در دوره‌ی مادها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده و در سلسله‌ی هخامنشیان محافظ اردشیر سوم آخرین شاه هخامنشی است. در اشعار شاعران نیز به شیر اشاره می‌شود که گاه به شکل نام علی و گاه به صورت نمادین شیر است. ناصر خسرو می‌گوید:

بهار دل دوستار علی

همیشه پر است از نگار علی

و یا:

شیر مبارزی که سرشته‌ست کردگار

اندر دل مبارز مردان محبتش

در بود مر مدینه‌ی علم رسول را

زیرا جز او نبود سزای امانتش

مولانا در مثنوی و دیوان شمس از علی (ع) به عنوان شیر حق یاد می‌کند و شیر نیز در اینجا نقش محافظ و نگهبان را افاده می‌کند.

و یا حکیم سنایی می‌گوید:

سراسر جمله عالم پر ز شیر است

ولی شیری چو حیدر با سخا کو

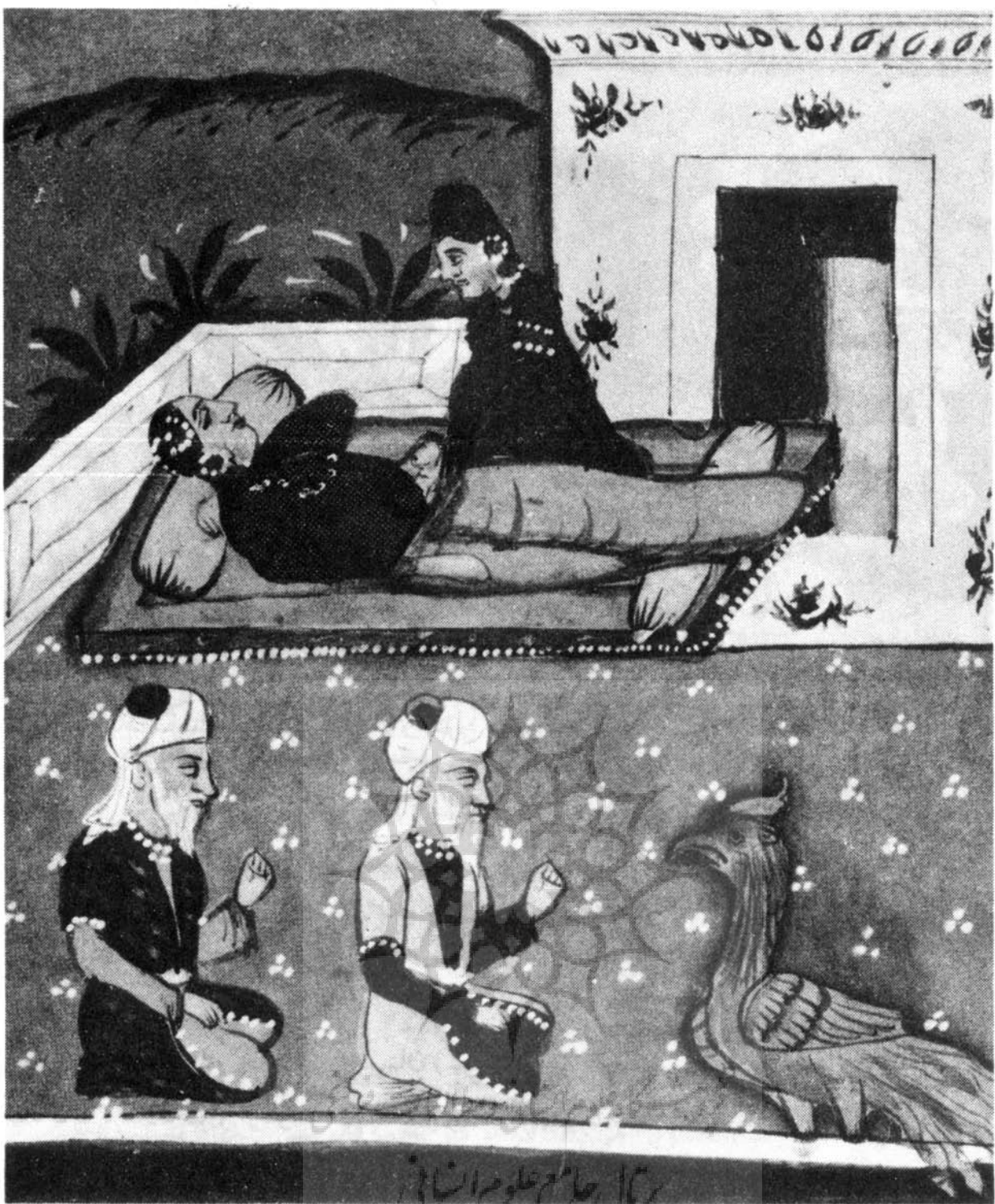
همچنین در تصویرگری صحنه‌های مربوط به معراج پیامبر، نقش شیر دیده می‌شود. در این میان پیامبر سوار بر براق در شب معراج در حال دادن خاتم خویش به امام علی (ع) است که در این تصاویر حضرت علی (ع) به شکل شیر تصویر شده است.

در تمامی این موارد شیر نمادی از محافظ و نگهبان را نشان می‌دهد. از توت‌نشان دیگری که می‌توان در شاهنامه به آن اشاره کرد، «کرم» می‌باشد.

فردوسی در گزارش خود به افسانه هفتواد و نبرد اردشیر با فرمانروای کرمان اشاره می‌کند. در این افسانه به مردی فقیر و هفت پسر او و تنها دخترش که نخ ریسی می‌کند اشاره می‌شود. این داستان با پیدا کردن سیب و دیدن کرمی در آن شروع و دختر پس از یافتن کرم آن را به فال نیک می‌گیرد و روی چرخ نخ ریسی اش قرار می‌دهد. با قرار دادن کرم در چرخ نخ ریسی کار نخ ریسی هر روز بهتر می‌شود تا جایی که برای خانواده‌ی هفتواد بهروزی به بار می‌آورد و او فرمانروای شهر می‌شود. با این موفقیت‌ها پرستش کرم آغاز و به پرورش و قربانی کردن برای کرم همت گماشته می‌شود.

زیرا این کرم است که باعث می‌شود هفتواد در نبرد با اردشیر او را شکست دهد. تا هنگامی اردشیر با استفاده از نیرنگ جنگلی و به کمک چند تن از پهلوانان سپاهش که در قالب بازگان درآمده‌اند به قلعه‌ی هفتواد وارد شده با مسموم کردن کرم و از میان بردن او هفتواد و پسرانش را به دار می‌آویزند.

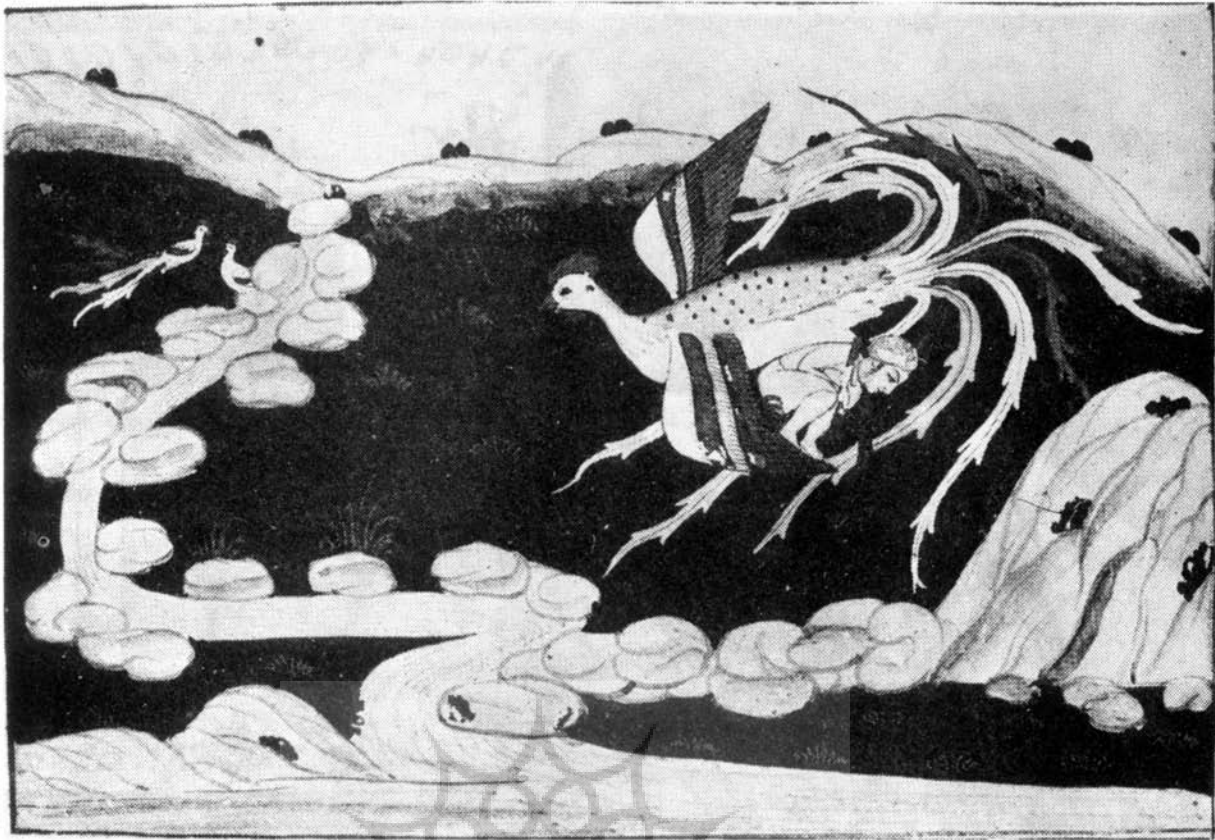
در این داستان هفتواد کرم معجزه گر خود را تغذیه می‌کرد و آیین



تولد رستم، تصویر از یک شاهنامه گمشده، قرن ۱۸.

تنش همچو سیم و به رخ چون بهشت
 براو بر نبینی یک اندام زشت
 ز آهو همان کش سپیدست موی
 چنین بود بخش تو ای نامجوی
 سام دستور می دهد زال به کوه های البرز برده شود تا خود از سرزنش بزرگان
 کشور در امان بماند. اما سیمرغ که در آن کوه لانه ای دارد در صدد حمایت وی
 بر می آید. سروش عالم غیب به سیمرغ می گوید: به سیمرغ آمد صدایی پدید
 که ای مرغ فرخنده ی پاک دید
 نگه دار این کودک شیرخوار
 کزین تخم مردی در آید به بار
 ز پشتش جهان پهلوان وردان
 بیایند مانند شیر ژیان

با این سروش، سیمرغ او را تحت حمایت خود قرار می دهد:
 فرود آمد از ابر سیمرغ و چنگ
 بزد بر گرفتش از آن گرم سنگ
 ببردش دمان تا به البرز کوه
 که بودش در آنجا کنام و گروه
 با پرورش یافتن زال نزد سیمرغ و صاحب دانش و خرد شدن، شبی
 سام رویایی می بیند و در این رویا موبدان براو خرده می گیرند که موی سپید
 زال ننگ نیست وی سپس فرزند را نزد خود می آورد و او را زال می نامد.
 همی پور را زال زر خواند سام
 چو دستان و را کرد سیمرغ نام
 در اینجا دیده می شود که همان گونه که سپیدی موی تارخون سبب
 سعادت وی می شود، تولد زال زر نیز موجب سعادت ایرانیان است.



نگاهبان خانواده است پس از مرگ نیز از ارواح مردگان پشتیبانی می‌کند. بازمانده این رسم در میان ایرانیان بعدها به صورت افروختن شمع و چراغ بر گور مردگان درآمده و هنوز این رسم متداول است.

از دیگر باورهای اقوام ابتدایی در آیین توتیم و جان پرستی، اعتقاد به «مانا» می‌باشد. مانا که یک لغت ملانزی است و در معنای نیروی مستقل مادی و روحانی آمده در تمامی موجودات و اشیاء مقدس و جهی مشترک دارد.

خدایی است که بی‌نام و بی‌تاریخ و بدون شخصیتی خاص در شمار فراوانی از اشیاء پراکنده شده است و توتیم شکل مادی آن است که به وسیله‌ی آن تصورات این جوهر غیر مادی پدیدار می‌شود. در واقع مانا با فر ایزدی اشاره شده در شاهنامه و جهی مشابه دارد چرا که هر فردی که دارای نیروی مانا و یا فر ایزدی باشد از قدرت مادی و روحانی برخوردار بوده و با حقیقت کل ارتباط دارد.

می‌دانیم که فر فروغی است ایزدی که به هر کس که مورد احترام و توجه باشد تعلق می‌گیرد و او را از دیگران متمایز و شایسته پیامبری یا پادشاهی می‌کند.

صورت اوستایی این واژه خوارنه Xvarenah که در فارسی باستان Farenah و در پهلوی خَور یا خُره و در فارسی فرّ یا فره آمده است. و فر ایزدی، فری است که به شاهان اختصاص داشته است. در شاهنامه فر ایزدی، پادشاه را توانمند می‌سازد تا او بتواند با قدرت بر سلطنت بماند و از گزند اهریمنان و دشمنان در امان باشد. بنابراین شاه در اینجا هم از جنبه‌ی روحانی برخوردار و بزرگ دین به شمار می‌رود و هم فرمانروای

در بخشی از شاهنامه و در اشاره به زرتشت آمده است که گشتاسب، سهراسب و همگی سرداران ایران آیین زرتشت را پذیرفته و پرستش خداوند یکتا را از اصول دین ایران برشمردند.

یکی پاک پیدا شد اندر زمان
به دست اندرش مجمر عودیان
خجسته پی و نام او زرد هشت
که اهریمن بدکنش را بکشت
به شاه جهان گفت پیغمبرم

ترا سوی یزدان همی رهبرم
یکی مجمر آتش بیاورد باز
بگفت از بهشت آوریدم فراز

در کتاب یادگار زریران می‌آید که کی گشتاسب گفت اگر تمام دلیران و برادران و بزرگان من و نیز زن من هوتوس کشته شوند باز من پیرو این دین پاک خواهم ماند و آنچه را از اهورا مزدا یافتم از دست نخواهم داد.

دکتر رحیم عقیفی می‌نویسد:
بزرگداشت و نیایش آتش از زمان‌های بسیار باستان، میان آریاها وجود داشته است. آریاها عقیده داشتند که آتش جوهر و زندگی هستی است و می‌پنداشتند که میان آتش و نبات رابطه‌ای وجود داشته است همچنین می‌انگاشته‌اند که میان آتش و روح نیاکان، ارتباط و نزدیکی وجود داشته و به همین علت دانشمندان می‌نویسند چون خانواده‌ای می‌مرد او را در صحن آتشگاه خانوادگی دفن می‌کردند و آتش مقدس بر گور او می‌افروختند و عقیده داشتند که همان سان که آتش در زمان حیات،



پلاک گچی قالب‌ریزی شده از چال ترخان ری که سیمرغ را نشان می‌دهد. اواخر دوره ساسانی قرن ۷ م. تا ۸ م.

در شاهنامه افسون نیز همچون جادو مورد اشاره قرار می‌گیرد و پلید شمرده می‌شود. تهمورث فرزند هوشنگ، به صورت شخصیتی توصیف می‌شود که با موفقیت با دیوان نبرد می‌کند و با چیره شدن بر اهریمن از طریق افسون و جادو، سراسر جهان را بر پشت اهریمن در می‌نوردد دیوان طلب بخشش می‌کنند و وعده می‌دهند که مهارت‌های خواندن و نوشتن را به او بیاموزند.

جهاندار تهمورث بافرین

بیامد کمر بسته رزم و کین

ز یک سو نمود آتش و دود دیو

ز یک سو دلیران کیهان خدیو

یکایک بیاراست با دیو جنگ

بند چنگشان را فراوان درنگ

از ایشان دو بهره به افسون ببست

دگرشان به گرز گران کرد پست

از دیگر عناصری که در نزد ایرانیان بسیار مقدس بوده است آتش است. در کتاب اوستا به صورت آترش Atars و در فارسی باستان آتر Atar و در پهلوی آتور Atur یا آتخش Ataxs و یا آتش Atas و در فارسی آذر یا آتش آمده است.

در آیین ایران باستان آمده است که هر کس به آتش بی‌احترامی کند گرفتار خشم و غضب الهی می‌شود. چنان که گرشاسب (کرسسپا) پهلوان، با همه نیکی‌هایش به دلیل بی‌احترامی به آتش، امشاسپند اردیبهشت فرشته نگهبان آتش مانع ورود او به بهشت می‌شود و سرانجام پس از پایدردی و شفاعت زرتشت روان او به بهشت راه می‌یابد.^{۱۱}

ویژه‌ای در ستایش کرم به جای می‌آورد و قربانی برایش پیشکش می‌کرد، تا جایی که اردشیر نیز ناچار است در برابر آن کرم نیایش کند و قربانی نثار او کند.

در شاهنامه مار و اژدها توتم‌پلیدی به شمار می‌روند. در داستان بهرام گور اژدها که نماد عداوت و دشمنی است به دست بهرام کشته می‌شود.

به فرمان دادار یزدان پاک

پی اژدها را ببرم ز خاک

جادو

جادو در معنی سحر و جادوگری آمده است. در اوستا به شکل یاتو

Yatu و در پهلوی یاتوک Yatuk و در فارسی جادو گفته می‌شود.

جادوها از دسته‌ی اهریمنان و دیوان بوده و در همه جا از آنان به بدی

یاد می‌شود. در وندیداد، اهورامزدا می‌گوید که یازدهمین کشور با نزهتی

که من آفریدم هتومنم یا هلمند درخشان است که اهریمن پرمگ، بر ضد

آن جادوگری پدید آورد و در آنجاست که بدترین اعمال جادوگری انجام

می‌گیرد. اردوایراف مقدس هنگام دیدار از دوزخ روانی را می‌بیند که نسای

(لاشه) خود را به دندان می‌خورد، راهنمایان به او می‌گویند که این روان

بدکاری است که در گیتی جادویی کرده است: (اردوایرافنامه، ۴۷)

در شاهنامه نیز در چندین مورد به جادو و سحر اشاره می‌شود و نشان

می‌دهد که ایرانیان با جادو و جادوگری مخالف بوده‌اند. در داستان هفت

خوان رستم، رستم زن جادو را در خان چهارم می‌کشد. در این داستان نام

یزدان، جادو را بی‌اثر می‌کند و نشان می‌دهد جادو فقط یک دروغ است و

نمادی از زشتی و پلیدی و سیاهی به شمار می‌رود. در هفت خوان اسفندیار

نیز در خوان چهارم، زن جادو به دست اسفندیار کشته می‌شود.

کشور است. جمشید چنین پادشاهی است با شخصیتی دوگانه:

منم گفت با فره ایزدی

هم شهر یاری و هم موبدی

بدان را زبردست کوتاه کنم

روان را سوی روشنی ره کنم

در شاهنامه چنین آمده که دارنده‌ی فر ایزدی عدالت پیشه و دادگستر و نیکومنش است. در زامیادیشست به جدایی فر از جمشید اشاره می‌شود که: پس از آنکه جمشید سخن دروغ گفت فر از او آشکارا به پیکر مرغی به نام وارغن بیرون شتافت. از آن پس جمشید سرگشته و افسرده می‌گشت و به زمین پنهان شد، اول بار ایزدمهر فر جدا شده از جمشید را گرفت و دوم بار فریدون پسر آبتین گرفت و او توانست اژدر شاخدار و گندرب زرین پاشنه و سنا و یزک دیو را بکشد. در واقع همراه با جمشید که شاید معروف‌ترین شاه اساطیری ایران به شمار می‌رود این نماد سلطنتی مهم و جدید در شاهنامه معرفی می‌شود.

در کتاب اسطوره‌های ایرانی آمده است که: دوران سیصد ساله‌ی حکومت توام با صلح و صفای جمشید، در نتیجه‌ی حرص و آز آدمی به پایان می‌رسد اتفاقی که معمولاً در شاهنامه رخ می‌دهد. جمشید اعتقاد به قدرت‌های بالاتر را کنار می‌گذارد و خود را تنها فرمانروا و فرمانروای غایی می‌شمارد.

اعلام این مطلب از سوی او روحانیون را آشفته می‌کند و او به زودی فره ایزدی خود را از دست می‌دهد. سپاهیان او را ترک می‌گویند و جهان دستخوش آشوب می‌شود. راه برای نیروهای شر هموار می‌شود تا در قالب اهریمن بر جهان بتازند. اهریمن بر آدیمیان پیروز می‌شود و دوران طولانی از بی‌عدالتی آغاز می‌شود. در این دوران تاریکی است که اهریمن به هیات ضحاک (اژی دهاک در اوستا) ظاهر می‌شود؛ وی بر اثر جهالت و آز روح خود را به ابلیس فروخته است.

دیده می‌شود که فر ایزدی در اهریمنان و اهریمن صفتان راه پیدا نمی‌کند. در مورد فریدون (تراثونه در اوستا) که بالایی به بلندی ماه دارد در اوستا تبارنامه‌ی او چنین آمده است: این فر را پسر خاندان آبتین، فریدون برگرفت، چنان که او در میان مردمان پیروزمند، پیرومندترین بود. (یشت ۱۹، ۳۷-۳۶)

ببالید برسان سرو سهی

همی تافت زو فر شاهنشهی

جهانجوی با فر جمشید بود

بکردار تابنده خورشید باد

فر در خاندان جمشید موروثی است. در (یشت ۱۳، ۱۳۶) گرشاسب، دارنده‌ی گیسوان، بسیار نیرومند و مسلح به گرز معرفی شده است.

این فر را گرشاسب دلیر برگرفت، زیرا که او از پرتو رشادت مردانه در میان مردمان زورمند زورمندترین بود. (یشت ۱۹، ۱۳۸)

این گونه به نظر می‌رسد که فر یزدان در خاندان جمشید تداوم دارد و شاهان از دو نیروی دنیوی و شخصیت روحانی بهره‌مندند. بنابراین توتّم در اینجا شکل مادی است که به واسطه‌ی آن تصورات جوهر روحانی نمایان می‌گردد.

طلمس و فال بد نیز از دیگر باورهای جان‌گرایی در شاهنامه است،

چنان چه با زاده شدن شیرویه از مریم همسر خسرو پرویز، ستاره‌شناسان آن

را به فال بد می‌گیرند.

ز اخترشناسان بپرسید شاه

که هر کس که کرد اندر اختر نگاه

...

چنین داد پاسخ ستاره‌شمر

که بر چرخ گردون نیابی گذر

از این کودک آشوب گیرد زمین

نخواند سپاهش بر او آفرین

پانویس:

۱ - ریویر، کلود. درآمدی بر انسان‌شناسی، ترجمه ناصر فکوهی، نشر نی، ۱۳۷۹، ص ۱۹۹.

۲ - همان، ص ۲۰۲-۲۰۱.

۳ - در فرهنگ اساطیر یونان و روم آمده است که تارخون Tarchon قهرمانی که با موهای سفید متولد می‌شود و این نشانی است بر آینده‌ای روشن و سعادت‌مند برای وی. در اسطوره‌های ایرانی نیز تنها زال است که با موهایی سپید به دنیا می‌آید.

۴ - زال و زر در لغت به یک معنی است و زال را می‌توان پیر فرتوت در نظر گرفت. (حاشیه‌ی برهان قاطع، دکتر محمد معین).

۵ - در متن شاهنامه بروخیم اشاره‌ای به رفتن رستم به کرانه دریای چین نمی‌شود و تنها آمده است که «همی راند تا پیش دریا رسید» ولی در بیت‌های الحاقی که در زیر نویس شاهنامه بروخیم آمده است «وز ایدر برو سوی دریای چین».

۶ - ستاری، جلال. مدخلی بر رمزشناسی عرفانی، نشر مرکز، ۱۳۷۲، ص ۱۲۹.

۷ - جان‌گرایی اصطلاحی است در برابر animism از دکتر امیر حسین آریان پور. و اصطلاح جان‌گرایی گیاهی از مترجم کتاب آیین‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان است.

۸ - کویاجی، جی. سی. آیین‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان، ترجمه جلیل دوستخواه، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۳، ص ۱۱-۱۲.

۹ - استاد پورد اوود (در یشت‌ها، جلد اول، ص ۲۰۶) و به نقل از دینکرد می‌آورد. گرشاسب پس از فروریختن دیگ طعامش به ناچار هیزم فراهم آورد تا غذای خود طبخ کند، چون آتش ساعتی دیرتر شعله کشید، گرشاسب گرز خویش به عنصر مقدس فرود آورد. از این رو موکل آتش، اردیبهشت، از آن آزرده گشته وی را از دخول به بهشت بازداشت. استاد مهرداد بهار این گمان را طرح کرده‌اند که گناه گرشاسب در کشتن آتش مربوط به پیوستن با دیو زنی بوده است. (پژوهشی در اساطیر ایران، مهرداد بهار)

۱۰ - عفیفی، رحیم. اساطیر و فرهنگ ایرانی در نوشته‌های پهلوی، انتشارات توس، ۱۳۷۴، ص ۴۰۶

۱۱ - سرخوش کرتیس، وست. اسطوره‌های ایرانی، ترجمه عباس مخبر، نشر مرکز، ۱۳۷۶، ص ۳۷